

التوحيد في التسبيح لا في الوصف

توحيد در تسبيح است، نه در وصف

التوحيد مما مضى تبين أنه في التسبيح لا في الوصف¹، أي أنّ التوحيد الحقيقي يكون بتتزيهه سبحانه عن المعرفة بكنهه وحقيقته، وإنما تكون غاية معرفته هي في معرفة العجز عن المعرفة، فغاية ما يصل إليه الإنسان من الوصف أو الأسماء الذاتية الكمالية هو الوصول إلى هذه المعرفة - أي معرفة العجز عن المعرفة - التي يتجلى للإنسان من خلالها بوضوح أن التوحيد الحقيقي في التسبيح، قال تعالى: (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ)²، وذلك لأن المخلصين يعرفون أن الصفات ترجع في حقيقتها إلى التنزيه عن النقص أو التسبيح والتقديس، أي أن ساحته سبحانه وتعالى خالية من النقص، أي أنه سبحانه وتعالى نور لا ظلما فيه.

طبق آنچه گذشت، روشن شد که توحيد در تسبيح است، نه در وصف³؛ يعنى توحيد حقيقى عبارت است از تنزيه خداى سبحان از دستيابى به شناخت كنه و

¹ تقدم كلامي في الصمد وإنه تنزيه وتسييح للذات وبيان لكمالها المطلق من خلال نفي النقص عنها.

² الصافات : 159 - 160.

³ طبق آنچه در توضیح «صمد» گفته شد که تنزيه و تسبيح برای ذات و بیان کمال مطلق آن از طریق نفي نقص از آن حاصل می‌شود.

حقیقت او، و این که نهایت شناخت و معرفت خدا تنها در عجز و ناتوانی از رسیدن به معرفت او می‌باشد. لذا غایت آنچه انسان از وصف یا اسما ذاتی کمال به دست می‌آورد، رسیدن به این درجه از شناخت یعنی شناخت عجز و ناتوانی از دستیابی به معرفت می‌باشد و از لابه‌لای این (شناخت) انسان به وضوح درمی‌یابد که توحید حقیقی، در تسبیح است. خدای تعالی می‌فرماید: «خداوند منزّه است از آنچه توصیف می‌کنند * مگر بندگان مخلص خدا»⁴؛ از آن رو که بندگان مخلص خدا می‌دانند صفات در واقع به تنزیه از نقص یا تسبیح و تقدیس باز می‌گردد، یعنی ساحت خداوند سبحان و متعال از نقص و عیب بری و به عبارت دیگر خدای سبحان و متعال نوری است بدون ظلمت.

فعن أبي عبد الله (ع)، قال: (إن الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه) 5.

از امام ابو عبدالله (ع) نقل شده است که فرمود: «خداوند دانشی است که جهل در آن راه ندارد، و حیاتی است که مرگ در آن راه ندارد، و نوری است که ظلمت در آن راه ندارد»⁶.

وعن يونس بن عبد الرحمن، قال: قلت لأبي الحسن الرضا (ع): (روينا أن الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه، قال (ع): كذلك هو) 7.

4 صافات: 159 و 160.

5 التوحيد - الشيخ الصدوق: ص 137.

6 توحيد - شيخ صدوق: ص 137.

7 التوحيد - الشيخ الصدوق: ص 138.

یونس بن عبدالرحمان می‌گوید: به ابوالحسن رضا (ع) عرضه داشتیم: برای ما روایت شده است که خداوند دانشی است بدون جهل، و حیاتی است بدون مرگ، و نوری است بدون ظلمت. حضرت فرمود: «او همین گونه است»⁸.

والحقیقة، إن معرفة عجزنا عن معرفة اللاهوت هي الممكنة لنا، ومنها نعرف عجزنا عن معرفة الحقيقة؛ لأننا لا يمكن أن نعرف عجزنا عن معرفة حقيقته سبحانه إلا من خلال معرفتنا لعجزنا عن معرفة اللاهوت المطلق؛ لأن اللاهوت المطلق هو المواجه لنا وهو يناسب حالنا ويمكن أن نبحر في ساحة معرفته من خلال نقصنا الذي نعرفه⁹؛ لأن اللاهوت المطلق هو الكمال المطلق الذي نأله إليه ليسد نقصنا، ولكن هل يمكن مثلاً معرفة العجز عن معرفة الرحمة المطلقة دون أن نعرف رحمة ما؟ أكيد إن الجواب سيكون: لا.

واقعیت آن است که شناختِ «ناتوانی ما از شناخت لاهوت»، چیزی است که برای ما ممکن و شدنی است و ما از طریق آن، به عجز خویش از دستیابی به معرفت حقیقی پی می‌بریم، زیرا ما نمی‌توانیم به ناتوانی خویش در معرفت حقیقت خدای سبحان برسیم مگر از طریق کسب شناخت بر این که از معرفت به لاهوت مطلق، عاجزیم. این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که لاهوت مطلق رویارو و مقابل ما است و با حال و احوال ما نیز تناسب دارد، و ما می‌توانیم در ساحت معرفت او از طریق نقصی که آن را می‌شناسیم، غوطه‌ور شویم¹⁰ زیرا لاهوت

⁸ توحید - شیخ صدوق: ص 138.

⁹ قال الصادق (ع): (العبودية جوهر كنهها الربوبية) مصباح الشريعة: ص 7، التفسير الصافي: ج 6 ص 348، وفيه [جوهره] وغير ذلك من المصادر.

¹⁰ امام صادق (ع) می‌فرماید: «العبودية جوهر كنهها الربوبية» (جوهر كنه عبودیت، ربوبیت است): مصباح الشريعة: ص 7؛ تفسیر صافی: ج 6 ص 348 با اختلاف کمی.

مطلق همان کمال مطلقى است که ما رو به سوى او مى آوريم تا نقص مان را برطرف سازد، و ليکن آيا به عنوان مثال امکان دارد که ما به معرفتِ عجز در شناخت رحمت مطلق برسيم، بدون اين که (اصلاً) بدانيم رحمت چيست؟ پاسخ قطعى اين است: خير!

وبالتالى فلکي نعرف عجزنا عن معرفة الرحمة المطلقة أو (الرحمن الرحيم سبحانه) لا بد أن نعرف رحمة ما، وكلما كانت هذه الرحمة التي عرفناها أعظم وكلما كانت معرفتنا بها أعظم كانت النتيجة هي إن معرفة عجزنا عن معرفة الرحمة المطلقة أعظم، وبالتالي ستكون معرفة عجزنا عن معرفة الحقيقة التي واجهتنا بالرحمة المطلقة أعظم، فمعرفة الرحمة المطلقة تكون بمعرفة تجليها في الخلق، ومعرفة اللاهوت المطلق تكون بمعرفة تجليه في الخلق، كما أن معرفة الحقيقة تكون بمعرفة اللاهوت المطلق.

لذا ما برای این که عجز خویش از رسیدن به معرفتِ رحمتِ مطلق یا «خدای رحمان رحيم» را درک کنیم، ناگزير بايد بدانيم رحمت چيست. هر چه این رحمتی که ما نسبت به آن شناخت پیدا کرده‌ايم، بزرگتر باشد و هر چه شناخت ما نسبت به آن عظيم‌تر باشد، معرفت ناتوانی ما از شناخت رحمت مطلق بزرگتر خواهد بود؛ و به دنبال آن معرفت ما از ناتوانی مان در شناخت حقیقتی که از خلال آن با رحمت مطلق روبه‌رو شده‌ايم، عظيم‌تر می‌گردد. شناخت رحمت مطلق، از طريق شناخت تجلی آن در خلق صورت می‌گیرد، و شناخت لاهوت مطلق نیز همین گونه است يعنی با تجلی آن در خلق انجام می‌شود؛ كما این که شناخت حقیقت از طريق شناخت لاهوت مطلق شدنی است.

إذن، فلا بد لنا من معرفة خلفاء الله في أرضه؛ لأنهم تجلي الله في الخلق، وبمعرفة فهم يعرف الله أي يعرف العجز عن معرفته، وبالتالي يعرف العجز عن معرفة الحقيقة وهذا هو التوحيد المطلوب من ابن آدم، وهذا هو سر وعلة بعث الأنبياء والأوصياء الحقيقية أي إن بعثهم ضروري؛ لأن المعرفة تتم بهم ومن خلالهم.

بنابر این ما ناگزیر باید جانشینان خدا بر زمینش را بشناسیم و نسبت به آنها شناخت پیدا کنیم، زیرا اینها تجلی خدا در خلق اند و از طریق شناخت آنها، خدا شناخته می شود یعنی عجز از شناخت او حاصل می گردد. و به دنبال آن، عجز از معرفت حقیقت شناخته و دانسته می شود و این همان توحیدی است که از فرزند آدم خواسته شده است؛ و این همان دلیل و راز حقیقی بعث پیامبران و فرستادگان (ع) است؛ یعنی بعث آنها لازم و ضروری است زیرا معرفت به وسیله ی آنها و از طریق آنها صورت می گیرد.

فهنا تكمن حقيقة التوحيد وهي: إنه هو سبحانه وتعالى إنما تجلى لخلقه باللاهوت المطلق ليعرفوه وبما يناسب حالهم باعتبار أنهم فقراء ويألهون إلى الغني المطلق ليسد نقصهم، أي إن اللاهوت ليس هو الحقيقة بل هو وجه الحقيقة المناسب للخلق، فهو ظهوره سبحانه وتعالى لنا لنعرفه، فاللاهوت ليس الحقيقة بل هو الطريق الموصل لها ولكن هذا لا يعني أن اللاهوت المطلق غيره هو سبحانه وتعالى؛ لأنه في الحقيقة لا يوجد شيء اسمه لاهوت لولا وجود الخلق، فهو سبحانه وتعالى لاهوت بالنسبة لنا؛ لأننا فقراء ونحتاج أن نسد نقصنا فنأله إليه سبحانه وتعالى، أي إن

تجلیه هو سبحانه باللاهوت المطلق للخلق ليس إلا ظهوره سبحانه لهم بما يلائم حالهم هم لا أن اللاهوت هو الكاشف الحقيقي والتام عن الحقيقة؛ إنما هو مُعَرَّف بالحقيقة بما يلائم حال وفقر الخلق.

اینجا حقیقت توحید پنهان می ماند؛ این که: خدای سبحان و متعال با لاهوت مطلق بر خلقش تجلی یافته است تا صرفاً او را بشناسند، و (این کار را) متناسب با وضعیت و حال خلق انجام داده است چرا که آنها موجوداتی فقیر و نیازمندند و برای رفع نقص خود به غنی مطلق روی می آورند؛ یعنی لاهوت، حقیقت نیست بلکه صورت حقیقت است که متناسب با خلق می باشد، و (درواقع) ظهور خدای سبحان و متعال برای ما است تا بتوانیم او را بشناسیم. بنابراین لاهوت، حقیقت نبوده بلکه راه رسیدن به حقیقت است. البته این سخن به آن معنا نیست که لاهوت مطلق چیزی غیر از خداوند متعال است؛ زیرا در واقع اگر خلائق وجود نداشتند، چیزی به نام لاهوت نیز وجود نمی داشت. خدای تعالی نسبت به ما لاهوت است زیرا ما فقیریم و احتیاج داریم که نقص و نیازمان برطرف شود لذا رو به سوی حضرت سبحان و متعالش می آوریم. به عبارت دیگر تجلی خدای سبحان با لاهوت مطلق برای خلق، چیزی نیست جز ظهور خدا برای خلق، طبق آنچه مقتضی حال آنها است؛ یعنی این طور نیست که لاهوت، کاشف واقعی و تام حقیقت باشد بلکه لاهوت، فقط شناسانندهی حقیقت می باشد، آن هم متناسب با حال و نیاز خلائق.

عن ابن سنان، قال: سألت أبا الحسن الرضا (ع): (هل كان الله عز وجل عارفاً بنفسه قبل أن يخلق الخلق؟ قال: نعم، قلت: يراها ويسمعها؟ قال: ما كان محتاجاً إلى ذلك؛ لأنه لم يكن يسألها ولا يطلب منها، هو نفسه ونفسه هو، قدرته نافذة فليس يحتاج أن

یسمی نفسه، ولكنه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوها؛ لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف، فأول ما اختار لنفسه: العلي العظيم لأنه أعلى الأشياء كلها، فمعناه الله واسمه العلي العظيم، هو أول أسمائه، علا على كل شيء) 11.

ابن سنان می گوید از امام رضا (ع) پرسیدم: آیا خدای عزوجل پیش از آن که مخلوق را بیافریند به ذات خود عارف بود؟ فرمود: آری. عرض کردم: آن را می دید و می شنید؟ فرمود: «نیازی به آن نداشت زیرا نه از آن پرسشی داشت و نه درخواستی، او، خودش بود و خودش، او بود، قدرتش نفوذ داشت پس بی نیاز بود از این که ذات خود را نام ببرد ولی برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را به آن نام ها بخوانند؛ زیرا اگر او به نامش خوانده نمی شد شناخته نمی شد، و نخستین نامی که برای خود برگزید: «علی عظیم» بود زیرا او برتر از همه چیز است؛ معنای آن «الله» است و اسمش «علی عظیم» که اولین نام های او است که او برتر از همه چیز است» 12.

وتقدم عن هشام بن الحكم أنه سأل أبا عبد الله (ع) عن أسماء الله واشتقاقها لله مما هو مشتق، فقال (ع): (يا هشام، الله مشتق من إله وإله يقتضي مألوهاً، والإسم غير المسمى فمن عبد الإسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئاً، ومن عبد الإسم والمعنى فقد أشرك وعبد اثنين، ومن عبد المعنى دون الإسم فذاك التوحيد) 13.

پیشتر اشاره ای شد که هشام بن حکم می گوید که از امام صادق (ع) درباره ی نام های خدا و اشتقاق آنها پرسیدم که «الله» از چه مشتق شده است؟ حضرت

11 الكافي : ج 1 ص 113.

12 كافي: ج 1 ص 113.

13 الكافي : ج 1 ص 87 ح 2.

(ع) فرمود: «ای هشام! الله از «اله» مشتق است و اله، مألوهی (پرستش شونده) لازم دارد و نام، غیر صاحبِ نام می‌باشد. پس کسی که نام را بدون صاحب نام بپرستد، به طور قطع کافر است و چیزی را پرستیده است و کسی که نام و صاحب نام را بپرستد شرک ورزیده و دو چیز را پرستیده است و هر که صاحب نام (معنی) و نه نام را بپرستد، این یگانه پرستی است»¹⁴.

وكلام الأئمة واضح في الروايات فقط يحتاج الإنسان لتدبر قول الإمام الرضا (ع): (قدرته نافذة فليس يحتاج أن يسمي نفسه، ولكنه اختار لنفسه أسماء لغيره يدعوها؛ لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف)، وقول الامام الصادق (ع): (يَا هِشَامُ، اللهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَإِلَهُهُ يَقْتَضِي مَأْلُوهُا).

در روایات، سخن ائمه (ع) به وضوح بیان شده است؛ فقط آدمی باید لختی در سخن امام رضا (ع) تدبر و اندیشه کند: «قدرتش نفوذ داشت پس بی‌نیاز بود از این که ذات خود را نام ببرد ولی برای خود نام‌هایی برگزید تا دیگران او را به آن نام‌ها بخوانند؛ زیرا اگر او به نامش خوانده نمی‌شد شناخته نمی‌شد» و نیز در سخن امام صادق (ع) که فرمود: «ای هشام! الله از «اله» مشتق است و اله، مألوهی (پرستش شونده) لازم دارد».

ولتتوضح الصورة أكثر لا بد أن نعرف أن معرفته سبحانه وتعالى بصفاته معرفة حقيقية وتامة غير ممكنة لأمرين:

برای توضیح بیشتر مطلب، باید بدانیم که دستیابی به شناخت تام و واقعی خداوند سبحان و متعال از طریق صفاتش، غیرممکن است، به دو دلیل:

الأول: إن الصفات الإلهية جميعاً بل وجامعها وهو اللاهوت -
الله - ما هو إلا وجه واجهنا به هو سبحانه وتعالى بما يناسب
حالنا، فاللاهوت ليس الحقيقة بل هو طريق لمعرفة الحقيقة،
فالوقوف عنده واعتبار معرفته هي المعرفة الحقيقية هو تماماً
كالوقوف في منتصف الطريق المؤدي إلى الهدف وادعاء
الوصول إلى الهدف.

اول: تمام صفات الهى و حتى جامع أنها يعنى لاهوت -الله- صرفاً صورتى است
كه خدا با آن با ما رويارو شده است به طريقى كه مقتضى حال ما مى باشد. پس
لاهوت، حقيقت نيست بلکه راهى براى رسيدن به معرفت حقيقى است. بنابراین
توقف در لاهوت و «شناختِ آن» را «شناختِ حقيقت» گمان کردن، دقیقاً مانند
این است كه كسى در ميانه‌ی راهى كه به مقصد مى رود بایستد و ادعا كند كه به
هدف رسیده است.

ثانياً: إن الصفات عندما تنسب له سبحانه وتعالى تكون مطلقة،
فكيف يمكن لغير المطلق أن يعرف المطلق معرفة تامة في حين
أن المعرفة التامة تعني أن العارف بالشيء محيط به، ولا يحيط
بالشيء إلا من هو فوقه أو مساو له على أقل تقدير، وبالتالي
فادعاء إمكان معرفة الصفات الإلهية معرفة تامة تكون بمثابة
ادعاء تعدد اللاهوت المطلق وبمثابة جعل العارف - وهو مخلوق
- لاهوتاً مطلقاً وهذا باطل، إذن فما يمكن أن نعرفه من الصفات
هو تجلياتها في الخلق، ومن المؤكد إن أقرب تجلياتها لها هم
حجج الله على خلقه وخلفائه في أرضه 15.

15 تقدم القول: (أي إن بعثهم ضروري لأن المعرفة تتم بهم ومن خلالهم).

دوم: وقتی صفات به خدای سبحان و متعال نسبت داده می‌شود، مطلق می‌گردد، پس چگونه غیر مطلق می‌تواند نسبت به مطلق معرفت کامل به دست آورد، و حال آن که معرفت کامل به این معنا است که شخص بر آن چیز محیط شود و نسبت به آن احاطه کامل بیابد؛ احاطه یافتن بر چیزی هم ممکن نیست، مگر برای کسی که برتر و بالاتر یا حداقل برابر با او باشد. لذا ادعای امکان کسب معرفت تام و تمام نسبت به صفات الهی، به مثابه ادعای تعدد لاهوت مطلق و نیز به منزله‌ی این است که عارف (شناسنده) را - که مخلوق است - لاهوت مطلق در نظر گرفته شود که این، باطل و مردود است. بنابراین آنچه ما می‌توانیم از صفات بشناسیم و به آن معرفت یابیم، تجلیات آن در خلق است، و قطعاً نزدیک‌ترین تجلیات صفات، حجت‌های الهی بر خلق و جانشینان خدا بر زمینش هستند¹⁶.

فلو أخذنا الرحمة مثلاً و أردنا أن نعرف كل ما يمكن معرفته عن الرحمة فيمكننا معرفتها من علاقة الأنبياء والأوصياء مع بقية الخلق، ولنفرضا تترأوح بين (٨٠ - ٩٩) بالمئة، وكل منهم بحسبه، ولكنها أبداً لا تكون في أحدهم مئة بالمئة؛ لأن من يتصف بها حينها سيكون كمال لا نقص فيه و غنى لا فقر معه، أي إنه نور لا ظلمة فيه وهذا هو سبحانه وليس خلقه، وبالتالي تبقى معرفتنا بالرحمة مهما بلغت غير تامة و غاية ما توصلنا إليه هو معرفة العجز عن معرفة الرحمة المطلقة.

اگر به عنوان مثال صفت رحمت را در نظر بگیریم و بخواهیم هر چیز ممکن درباره‌ی رحمت را بدانیم، می‌توانیم از طریق رابطه و نحوه‌ی تعامل پیامبران و اوصیا(ع) با سایر انسان‌ها به این هدف دست یابیم. اگر این رابطه را به مقتضای

¹⁶ همان‌طور که پیشتر بیان شد: بعثت آنها لازم و ضروری است زیرا معرفت به وسیله‌ی آنها و از طریق آنها صورت می‌گیرد.

وضعیت هر یک از پیامبران و اوصیا، بین ۸۰ تا ۹۹ درصد فرض بگیریم، (باید بدانیم) که در هیچ یک از انبیا و اوصیا(ع)، این عدد به صد در صد نخواهد رسید، زیرا در این حالت کسی که چنین وصفی داشته باشد، کمالی بی نقص و غنایی بی فقر خواهد بود، یعنی او نوری است بدون هیچ ظلمتی و چنین کسی، همان خداوند سبحان می باشد، نه خلق او. لذا معرفت ما به رحمت به هر جایی که برسیم- باز هم ناتمام است و غایت آنچه به آن دست می یابیم، معرفت عجز از شناخت رحمت مطلق خواهد بود.

و هذا يعني باختصار أنها معرفة تعتمد على نفي النقص 17، أي إنها معرفة تعتمد على التنزيه أو التسبيح ولهذا قلت وقدمت بأن التوحيد في التسبيح لا في الوصف.

و این، یعنی به اختصار، شناختی است که بر نفی نقص استوار می باشد¹⁸، یعنی این معرفتی است که بر تنزیه یا تسبیح متکی بوده و به همین جهت گفتیم و بیان نمودم که توحید، در تسبیح است، نه در وصف.

17 فلو فرضنا أن العدل يقابله الظلم وفرضنا أن أحد خلفاء الله في أرضه مثلاً تجلي العدل فيه بنسبة ۹۹ بالمئة ويبقى الواحد بالمئة هي نسبة الظلم في صفحة وجوده، وأنتا تمكنا من معرفة هذا الخليفة من خلفاء الله في أرضه معرفة تامة، فنكون قد عرفنا العدل بنسبة ۹۹ بالمئة وعرفنا الظلم المتضمن في صفحة وجوده، فالآن إذا أردنا أن نصف العدل المطلق اعتماداً على معرفتنا هذه فلا يسعنا أن نقول عن العدل المطلق، غير أنه عدل لا ظلم فيه أي إننا اعتمدنا في معرفتنا العدل المطلق على نفي الظلم عن ساحة العدل المطلق، وهذا النفي للظلم بين لنا بوضوح تام عجزنا عن معرفة العدل المطلق.

18 اگر فرض بگیریم که عدل نقطه‌ی مقابل ظلم است و فرض کنیم که عدل در یکی از جانشینان خداوند در زمینش ۹۹ درصد باشد، یک درصد باقی مانده ظلمی است که در صفحه‌ی وجودش می باشد و اگر ما قادر باشیم به شناخت کامل از این خلیفه دست یابیم، ۹۹ درصد عدل را شناخته ایم و ظلم موجود در صفحه‌ی وجودش را نیز شناخته ایم. حال اگر بخواهیم با تکیه بر شناخت خود، عدل مطلق را توصیف نماییم، نمی توانیم چنین کاری انجام دهیم و از عدل مطلق سخن بگوییم جز این که عدلی است که هیچ ظلمی در آن راه ندارد؛ به عبارت دیگر ما می توانیم با تکیه بر شناخت خودمان از عدل مطلق فقط به نفی ظلم از میدان عدل مطلق بپردازیم و این نفی ظلم به وضوح تمام از عجز ما از شناخت عدل مطلق، پرده برمی دارد.

وأيضاً هي معرفة بالنسبة لعامة الخلق مرتبطة بخلفاء الله في أرضه، فبهم يعرف الله وبهم يكون التوحيد، فبرحمته تعرف رحمته المطلقة، وبربوبيتهم في الخلق تعرف ربوبيته المطلقة، وبلاهوتهم في الخلق يعرف لاهوته المطلق سبحانه، ومن دونهم لا معرفة ولا توحيد عند بقية الخلق.

همچنین این معرفت برای عموم خلایقی است که با جانشینان خدا در زمینش ارتباط دارند. با اینها خدا شناخته می‌شود و با اینها توحید موجودیت خواهد یافت و با رحمت اینها، رحمت مطلق شناخته می‌گردد و با ربوبیت اینها در خلق، ربوبیت مطلق شناخته می‌شود و با لاهوت اینها در خلق، لاهوت مطلق -سبحانه و تعالی- شناخته می‌گردد و بدون ایشان، برای سایر خلایق، معرفت و توحیدی وجود نخواهند داشت.

فالتوحيد إذن مرتبط بخلفاء الله إرتباطاً وثيقاً بل لو دققنا في الأمر لعلمنا مما تقدم أن المعرفة والتوحيد غير ممكنة لبقية الخلق، لولا المخلوق الاول أو العقل الأول أو محمد الذي عرّف الخلق به سبحانه وتعالى.

بنابراین توحید ارتباط تنگاتنگی با جانشینان خدا دارد، و اگر ما به این قضیه دقیق‌تر نگاه کنیم طبق آنچه پیشتر گفته شد، درمی‌یابیم که اگر مخلوق اول یا عقل اول یا حضرت محمد (ص) که خدای سبحان و متعال را به خلایق شناساند، وجود نمی‌داشت، معرفت و توحید، برای سایر انسان‌ها غیرممکن می‌گشت.

عن عبد السلام بن صالح الهروي، عن علي بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد

بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب، قال: قال رسول الله: (ما خلق الله خلقاً أفضل مني ولا أكرم عليه مني، قال علي (ع): فقلت: يا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئيل؟ فقال: يا علي، إن الله تبارك وتعالى فضل أنبياءه المرسلين على ملائكته المقربين، وفضلني على جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك يا علي وللأئمة من بعدك، وإن الملائكة لخدامنا وخدام محبيننا.

از عبد السلام بن هروی از امام رضا (ع) از پدرش موسی بن جعفر (ع) از پدرش جعفر بن محمد (ع) از پدرش محمد بن علی (ع) از پدرش علی بن حسین (ع) از پدرش حسین بن علی (ع) از پدرش علی بن ابی طالب (ع) روایت شده است که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او گرامی تر از من باشد نیافریده است. علی (ع) گوید به پیامبر اکرم گفتیم: ای رسول خدا، شما بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکه‌ی مقرب برتری داد و مرا بر جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن، ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از تو است و فرشتگان خادمان ما و خادمان دوست‌داران ما هستند.

يا علي، الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا بولائتنا، يا علي لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار، ولا السماء ولا الأرض، فكيف لا نكون أفضل من الملائكة، وقد سبقناهم إلى معرفة ربنا وتسبيحه وتهليله وتقديسه، لأن أول ما خلق الله عزوجل خلق أرواحنا فأنطقنا بتوحيده وتحميده.

ای علی! حاملان عرش و کسانی که گرداگرد عرش هستند به واسطه‌ی ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای مؤمنان طلب مغفرت می‌کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنّت و نار و آسمان و زمین را نمی‌آفرید و چگونه از ملائکه برتر نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته‌ایم، زیرا اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود، ارواح ما بود، پس ما را به توحید و حمد خود گویا ساخت.

ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نوراً واحداً استعظموا أمرنا، فسبحنا لتعلم الملائكة إنا خلق مخلوقون، وأنه منزّه عن صفاتنا، فسبحت الملائكة بتسبيحنا ونزهته عن صفاتنا، فلما شاهدوا عظم شأننا هللنا، لتعلم الملائكة أن لا إله إلا الله وإنا عبید ولسنا بالهة يجب أن نعبد معه أو دونه، فقالوا: لا إله إلا الله، فلما شاهدوا كبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة أن الله أكبر من أن ينال عظم المحل إلا به، فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من العز والقوة قلنا: لا حول ولا قوة إلا بالله لتعلم الملائكة أن لا حول لنا ولا قوة إلا بالله، فلما شاهدوا ما أنعم الله به علينا وأوجبه لنا من فرض الطاعة قلنا: الحمد لله لتعلم الملائكة ما يحق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمته، فقالت الملائكة: الحمد لله، فبنا اهتدوا إلى معرفة توحيد الله وتسبيحه وتهليله وتحميده وتمجيده.

سپس ملائکه را آفرید و هنگامی که آنها ارواح ما را در حالی که نور واحدی بودند مشاهده کردند، امر ما را بزرگ دیدند؛ ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوقاتی آفریده شده‌ایم و خداوند از صفات ما منزّه است، و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند. هنگامی که ملائکه بزرگی شأن

ما را دیدند ما را تهلیل گفتند، ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز الله (لا اله الا الله) نیست و بدانند که ما بندگانی کوچک هستیم و نه خدایانی که باید با او و یا در کنار او پرستیده شویم، پس آنها گفتند: لا اله الا الله؛ و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند، خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است (الله اکبر) که (نسبت) بزرگی و عظمت، کسی جز او را نسزد. و چون عزّت و قوّتی که خداوند به ما عطار کرده بود را دیدند گفتیم «لا حول و لا قوه الا بالله» تا ملائکه بدانند که ما را هیچ قدرت و قوتی نداریم جز به واسطه‌ی خداوند و چون نعمتی که خداوند به ما داده و آن را در برابر واجب نمودن طاعت و عبادت بر ما واجب نموده بود، دیدند، گفتیم «الحمد لله» تا ملائکه بدانند که خداوند در برابر نعمت‌هایی که بر ما ارزانی داشته است، حقوقی دارد و ملائکه نیز گفتند «الحمد لله». پس به واسطه‌ی ما به معرفتِ توحید خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او رهنمون شدند.

ثم إن الله تبارك وتعالى خلق آدم فأودعنا صلبه وأمر الملائكة بالسجود له تعظيماً لنا وإكراماً، وكان سجودهم لله عز وجل عبودية ولآدم إكراماً وطاعة لكوننا في صلبه، فكيف لا نكون أفضل من الملائكة وقد سجدوا لآدم كلهم أجمعون، وإنه لما عرج بي إلى السماء أذن جبرئيل مثنى مثنى، وأقام مثنى مثنى، ثم قال لي: تقدم يا محمد، فقلت له: يا جبرئيل أتقدم عليك؟ فقال: نعم؛ لأن الله تبارك وتعالى فضّل أنبياءه على ملائكته أجمعين، وفضلك خاصة، فتقدمت فصليت بهم ولا فخر، فلما انتهيت إلى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدم يا محمد، وتخلف عني، فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضع تفارقني؟ فقال: يا محمد، إن انتهاء

حدي الذي وضعني الله عز وجل فيه إلى هذا المكان، فإن تجاوزته احترقت أجنحتي بتعدي حدود ربي جل جلاله.

سپس خدای تعالی آدم (ع) را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه نهاد و به ملائکه فرمان داد که به دلیل تعظیم و اکرام ما بر او سجده کنند. سجده‌ی آنها برای خدای عزوجل، عبودیت و بندگی و برای آدم، اکرام و طاعت بود زیرا ما در صلب او بودیم. چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم در حالی که همه‌ی آنها به آدم سجده کردند. چون مرا به آسمان‌ها به معراج بردند جبرئیل دو تا دو تا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست. گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری زیرا خدای تبارک و تعالی پیامبرانش را و علی‌الخصوص تو را بر همه‌ی ملائکه برتری داده است. من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم در حالی که این، مایه‌ی هیچ فخری نیست، و چون حجاب‌های نور را به پایان رساندم، جبرئیل (ع) گفت: ای محمد! پیش برو و از من عقب ماند. گفتم: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد! نهایت حدی که خدای تعالی برای من مقرر فرموده، همین جا است و اگر از آن بگذرم به سبب تجاوز از حدودی که پروردگار بزرگوام مقرر فرموده است، بال‌هایم می‌سوزد.

فرج بي في النور زجة حتى انتهيت إلى حيث ما شاء الله من علو ملكه، فنوديت: يا محمد، فقلت: لبيك ربي وسعديك تباركت وتعاليت، فنوديت: يا محمد أنت عبدي وأنا ربك فأياي فاعبد و علي فتوكل، فإنك نوري في عبادي ورسولي إلى خلقي وحتي على بريتي، لك ولمن اتبعك خلقت جنتي، ولمن خالفك خلقت ناري، ولأوصيائك أوجببت كرامتي، ولشيعتهم أوجببت ثوابي.

من به شدت در نور شدید افکنده شدم، تا به آن جا که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود رسیدم و ندا رسید: ای محمد! گفتم: لیبک و سعدیک ای پروردگار من! تو را مبارک و متعالی داشتم (تبارکُ و تعالیْتُ). ندا رسید: ای محمد، تو بنده‌ی من و من پروردگار توام؛ پس فقط مرا پرستش کن و بر من توکل نما. تو نور من در میان بندگان من و فرستاده‌ی من به سوی خلقم و حجت‌م بر مردمانی. برای تو و کسی که از تو پیروی کند، بهشت‌م را خلق نمودم و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت ورزد، و برای اوصیای تو کرامت‌م را لازم گردانیدم و برای شیعیان‌شان ثوابم را مقرر داشتم.

فقلت: یا رب، ومن أوصیائی؟ فنودیت: یا محمد، أوصیاءك المکتوبون علی ساق عرشی، فنظرت وأنا بین یدی ربي جل جلاله إلى ساق العرش فرأیت اثنی عشر نوراً، فی کل نور سطر أخضر علیه إسم وصي من أوصیائی، أولهم: علي بن أبي طالب، وآخرهم مهدي أمتي، فقلت: یا رب هؤلاء أوصیائی من بعدي؟ فنودیت: یا محمد، هؤلاء أولیائی وأوصیائی وحججی بعدك علی بریئت، وهم أوصیاءك وخلفاءك وخیر خلقی بعدك، وعزتی وجلالی، لأظهرن بهم دینی ولأعلین بهم کلمتی ولأظهرن الأرض بأخرهم من أعدائی، ولأمكنه مشارق الأرض ومغاربها، ولأسخرن له الرياح، ولأذلن له السحاب الصعاب، ولأرقینه فی الأسباب، ولأنصرنه بجندی، ولأمدنه بملائکتی حتی تملو دعوتی ویجتمع الخلق علی توحیدی، ثم لأدیمن ملکه، ولأداولن الأيام بین أولیائی إلى یوم القيامة) 19.

گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید: ای محمد! اوصیایت آنانند که نامشان بر ساق عرش من نگاشته شده است و من در حالی که در پیشگاه پروردگار جلّ و جلالم بودم، به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود. اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امتم بود. گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای من هستند؟ ندا آمد: ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلائق، پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق پس از تو می‌باشند. به عزّت و جلالم سوگند که به واسطه‌ی ایشان دینم را چیره و کلمه‌ام را بلند می‌نمایم و توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملک او درمی‌آورم و باد را مسخر او می‌کنم و گردنکشان سخت را رام او می‌سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می‌برم و با لشکریان خود یاریش می‌کنم و با فرشتگانم به او مدد می‌رسانم تا آن که دعوتم را آشکار کند و مردمان گرد توحیدم آیند، سپس دولتش را پایدار می‌سازم، و تا روز قیامت روزگار و ایام حکمرانی را میان اولیای خود (دست به دست) می‌گردانم»²⁰.

* * *